

ISBN 978-964-343-288-1  
 9 789643 432881  
 ۹۷۸۹۶۴۳۴۳۲۸۸۱  
 ۸/۱۷/۵۷  
 ۷/۱۷/۵۷  
 ۶/۲۸۷/۱۷۸۱

# پندراگن

(کتاب چهارم)

## ویروس واقعیت

نویسنده: دی. جی. مک هیل

مترجم: ویدا اسلامیه



کتابسرای تندیس

ISBN 978-964-343-288-1  
 9 789643 432881

## زمین دوم

مارک دایمند<sup>۱</sup> برای ماجراجویی آماده بود. او پانزده سال اول عمرش را در کنار گود، به تماشای افراد دیگری گذرانده بود که همه‌ی خوشی‌های زندگی را داشتند. اما این سبک زندگی برایش قدیمی شده بود. دیگر از ماندن در حاشیه‌ی زندگی خسته شده بود، از بازیچه‌ی دست هرکس و ناکسی شدن و به ویژه از این آرزو که هرکسی غیر از خودش باشد، خسته شده بود. اما حتی خود مارک هم باید این را می‌پذیرفت که بیرون آمدن از گرداب نابهنجاری که از بدو تولد در آن فرو رفته بود کار چندان آسانی نبود.

وقتی نوزادی بیش نبود، والدینش او را از خانه بیرون نمی‌بردند چرا که به هر چیزی غیر از هوا حساسیت داشت. در طول سه سال، فقط یک بار در مسابقات بیس‌بال در گوشه‌ی زمین قرار گرفت چون یک بار در اثر ضربه‌ای، عینکش

شکسته بود. از دخترها می‌ترسید اما در این زمینه مشکل زیادی برایش پیش نمی‌آمد چون بیش‌تر دخترها به او توجهی نشان نمی‌دادند. آن‌ها از کسی که یکسره هویج می‌جوید (برای تقویت بینایی‌اش)، در جلوترین ردیف کلاس می‌نشست (چون همیشه همه‌ی پاسخ‌های درست را می‌دانست) و موهای ژولیده‌ی به هم چسبیده‌اش همیشه طوری بود که انگار حمامش دیر شده بود، خوششان نمی‌آمد.

نه، مارک به هیچ وجه زندگی جالب و قابل توجهی نداشت. اما اکنون که پانزده سال داشت، تصمیم گرفته بود که تغییری ایجاد کند. آماده بود که از فرصت استفاده کند و زندگی جدیدی را آغاز کند که سرشار از ماجراجویی و هیجان باشد. چرا؟

چون دوستی صمیمی به نام بابی پندراگن<sup>۱</sup> داشت.

آن‌ها از دوران مهدکودک با هم دوست بودند هر چند که از نظر خیلی‌ها از زمین تا آسمان با هم فرق داشتند. بابی ورزشکار و شوخ طبع بود و همه از هم‌نشینی با او لذت می‌بردند. مارک آرام بود و موقع راه رفتن، یکسره پایش به این طرف و آن طرف گیر می‌کرد و سکندری می‌خورد. اما این فقط ظاهر ماجرا بود. مارک و بابی علایق مشترکی داشتند و چیزهای مورد علاقه‌شان همیشه همان چیزهای متداولی نبود که بچه‌های دیگر عالی و بی‌نظیر می‌دانستند. آن دو عاشق فیلم‌های قدیمی آبوت و کاستلو<sup>۲</sup>، موسیقی دهه‌ی هشتاد، غذاهای تایلندی و داستان‌های جیمزباند<sup>۳</sup> (داستان‌های اصلی، نه فیلم‌هایش) بودند. از جوک‌های مشابهی به خنده می‌افتادند. آن‌ها یک گروه موسیقی تشکیل دادند اما بابی به زور می‌توانست گیتار بزند و مارک فقط مجموعه‌ای از طبل‌های قدیمی داشت. هیچ کدام‌شان نمی‌توانستند بخوانند. کارشان افتضاح بود. گروهشان از هم پاشید.

آن دو ماهیگیری در کنار رودخانه‌ی کوچک شهرشان را دوست داشتند، که

1. Bobby Pendragon 2. Abbott and Costello 3. James Bond

زمین دوم \_\_\_\_\_ پیچ و تاب می‌خورد و شهر کوچک‌شان، استونی بروک<sup>۱</sup> کانکتیکات<sup>۲</sup> را دور می‌زد. هیچ اهمیتی نداشت که به ندرت چیزی صید می‌کردند. آن چه مهم بود دور شدن از زندگی روزمره و وقت گذرانی با هم بود. آن‌ها مثل اغلب پسرها، درباره‌ی دخترها و ورزش صحبت می‌کردند و هم چنین درباره‌ی معلم‌هایی که می‌خواستند سر به نشان نباشد. اما افکارشان را نیز با هم در میان می‌گذاشتند و درباره‌ی سفر به جاهای مختلف و هم‌چنین درباره‌ی مسایل آینده باهم حرف می‌زدند. هر دوی آن‌ها انگار همیشه می‌دانستند چه موقع دیگری نیاز به تشویق و چه موقع نیاز به اردنگی دارد. بابی غیر از مارک هیچ پسر خوش فکر و خلاق دیگری سراغ نداشت. از نظر مارک هم بابی تنها وسیله‌ی ارتباط او با بقیه‌ی دنیا بود. هر دو می‌دانستند هر قدر هم زندگی‌هایشان پرفراز و نشیب شود، دوستی و صمیمیتشان برقرار خواهد ماند.

اما خبر نداشتند که در پانزدهمین زمستان عمرشان، بابی و کل خانواده‌اش به طور اسرارآمیزی ناپدید می‌شوند. تحقیقات گسترده‌ی پلیس محلی به جایی نرسید. به راستی به هیچ جا نرسید. گویی خانواده‌ی پندراگن به طرز سحرآمیزی از صفحه‌ی روزگار پاک شده بود.

ولی مارک از حقیقت امر با خبر بود.

می‌دانست بابی کجا رفته است اما خبر نداشت چه بر سر بقیه‌ی اعضای خانواده‌اش آمده است. او با دای‌اش پرس<sup>۳</sup> رفته بود که مسافر شود. بابی پندراگن و دای‌اش از طریق معبری به نام ناودان پرواز کرده بودند که آن‌ها را به قلمروهای عجیب و دور دستی می‌رساند تا به مسافران دیگر بپیوندند و با شیطانی به نام سنت‌دین مقابله کنند. در طول یک سال و نیمی که بابی از آن جا رفته بود، برای جلوگیری از انهدام قلمرویی قرون وسطایی به نام دندان فعالیت کرده بود، جلوی انتشار سمی را گرفته بود که می‌توانست کل جمعیت قلمرویی به نام کلرال را به

1. Srony Brook

2. Connenticut

3. Press